

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2538

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ثنا مر خداے را کہ پروہدگار ہمہ عالم است و درود و سلام بر سرور ما
محمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ خاتم پیغمبران است و برآل او و اصحاب او اجمعین۔
• اما بعد میگوید فقیر کہ حاجتمند است بر رحمت خداے بزرگ۔ احمد معروف
بہ ولی اللہ بن عبد الرحیم نیکی کند خداے برتر بجال ایشان۔ گواہی آم
خداے برتر را و ہمہ آنان را کہ حاضر اند از فرشتگان و جن و انس کہ من از
تہ دل اعتقاد آن دارم کہ عالم را آفریدگاری است قدیم کہ ہمیشہ بودہ و ہمیشہ
خواہد بود۔ وجود او واجب است و عدم او ممکنع۔ و او بزرگ برتر است و ہمہ
صفتہای کمال موصوف است۔ پاک است از داغہائے نقص و زوال و
خالق جملہ مخلوقات است۔ عالم جمیع معلومات۔ قادر بر جمیع ممکنات بقصد

آفریننده جمیع کائنات زنده است و بیننده است مثل او و حریف او و انباز او و همتای او کسی نیست و در وجوب وجود کسی با او شریک نیست و نه در استحقاق عبادت و نه در خلق و تدبیر پس کسی استحقاق عبادت یعنی استحقاق انتهای تعظیم ندارد مگر او کسی نیست که بعضی را شفا بخشد کسی نیست که کسی را روزی دهد کسی نیست که رحمت کسی دهد کند مگر او بدین طور که بگوید چیزی را که شوی پس شود نه بمعنی به سبب ظاهری عادی چنانکه گویند طبیب بیمار را شفا داد و امیر لشکر یا زار روزی بخشید که این چیز دیگر است اگر چه در لفظ با و مشابه است و برعکس یا او را نیست و او در چیز دیگر حلول نکند و نه با چیز دیگر متحد گردد و چیز حادث بذات او قائم نتواند شد پس نه در ذات او حدوث است و نه در صفات او جز این نیست که حدوث و تعلق صفات است به تعلقات آنها تا که افعال ظاهر شوند و حقیقت این است که آن تعلق نیز حادث نیست آری متعلق حادث است پس احکام تعلق به تفاوت ظاهر شوند به سبب تفاوت متعلقات و او تعالی پاک است از حدوث و تعدد از هر وجهی نه جوهر است و نه عرض نه جسم است و نه در جای معین و نه در جهت معین که سواش باین و آن اشارت توان کرد و حرکت کردن و از جای بجای شدن و در ذات یا صفات تبدل پذیرفتن و هرزه و دروغ هیچ یکی از اینها بر او راست نیاید و او بالا عرش است چنانکه خواستن را با و ستوده لیکن نه بمعنی در جای معین و جسمی معین بودن بلکه حقیقت این فوقیت و استواء جز او و جز کسائیکه در علم بدرجه یقین رسیده اند

از آنان که خدا تعالی ایشانرا از نزد خود علم بخشیده هیچکس نتواند دانست. و او مومنانرا
 در قیامت مژمی خواهد شد بدو طریق. یکی آنکه بر ایشان ظاهر شود ظاهر شدن بسیار زایدتر
 از تصدیق عقلی. پس گویا که رویت به بصیر باشد اما بغیر محاذات و متقابله و جهت و رنگ
 و صورت باشد و باین طریق معتزله و غیر ایشان قائل گشته اند و آن حق است و خطا
 که درین معتزله در تاویل رویت باین طریق منحصر کرده اند ایشان ست رویت را در همین
 طریق. دیگرے آنکه او تعالی بر اسے آنها مانند ستاره روشن صورت پذیرد چنانکه
 در حدیث آمده. پس خواهند دید او را بنظر ماے خوشترین در صورت و رنگ و مواجہ
 بطوریکہ در خواب واقع شود چنانکه خبر داده باین معنی رسول علیہ السلام کہ فرمود دیدیم
 خداے خوشتر را در خوشترین صورتها. پس خواهند دید آنجا چنانکه در دنیا خواب می بینند
 و این هر دو طریق را ما می فهمیم و اعتقاد بآن داریم و اگر خدا و پیغمبر و جز این دو طریق از
 رویت چیزیے دیگر مراد داشته اند پس تحقیق ما ایمان آوردیم بمراد خدا تعالی و رسول او
 اگر چه بعینہ آن مراد نداشتیم ایم آنچه خداے خواست شد و آنچه نہ خواست نشد. پس
 کفر و گناه ما با فریفتن و اراده اوست نہ بضای او. و او بے نیاز است. در ذات
 و صفات خوشتر به چیزیے محتاج نیست. کسی بر و حاکم نیست. و از واجب کردن
 کسی بر و چیزیے واجب نشود. آرے گاهی چیزیے وعده کنند پس آن وعده را وفا
 کنند چنانکه در خبر آمده پس خدا و اراضا من می باشد. و جمله افعال او حکمت و مصلحت را
 شامل باشد کہ ما و اندانیم و بر و لطف جزئی خاص واجب نباشد و نہ اصلاح خاص و قبیح

از نیست درو کار یک کند یا امر فرمایند نسبت جور و ظلم با و نتوان کرد - او تعالی در چیز پاکیه
 پیدا کرده و حکم نموده حکمت را رعایت میکند - نه آنکه خود را وصفات خود را به چیز کمال
 و پدیا با و حاجت و غرض داشته باشد که این ضعیف است و قبیح است و سواس
 او کسی حاکم نیست - پس در حسن قبح اشیا عقل حاکم نیست و نه در بودن افعال سبب
 برای ثواب و عقاب - حسن و قبح اشیا را زین روست که او تعالی با و امر فرمود و مردمان
 را با و تکلیف داده - پس بعضی ازین چیز را چنان هستند که عقل سبب مصلحت و مناسبت
 او برای ثواب و عقاب می داند و بعضی از آنها بجز خبر دادن اینها از خدای تعالی دریافت
 نمیشود - و هر صفت از صفات او بذات خود واحد است و از روی تعلق غیر تنها می رود
 خدا تعالی را ملائکه اند علویون مقرب بارگاه و ملائکه اند موسول بر نوشتن اعمال و حفاظت
 بندگان از خطرات و راغب کردن بطرف خیر و تحریک میکنند بنده را تحریک خیر - هر یک
 را مقام خاص است حکم خدا را خلاف نموانند کرد - وی کنند با آنچه حکم کرده می شوند
 و از مخلوقات الهی شیاطین اند که مردمان را تحریک شر میکنند - و قرآن کلامیست که
 خدا تعالی ببنی مکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی کرده - و ممکن نیست هیچ
 آدمی را که سخن گوید با او خدا مگر بشارت یا از پس پرده یا بفرستد فرشته را - پس نازل
 کند بحکم خدا آنچه خدا خواسته است - پس این است حقیقت وحی و در نامه های خدا تعالی
 یا صفات او ایجاد روان نیست - پس اطلاق موقوف بر شرع الهی است - و معاج جسمانی
 حق است جسمها محسوس شود و روح در و باز آید - و ابدان همان باشند که بودند شرعاً

و عرفا - اگر چه در ازی پذیرند یا کوتاه شوند چنانکه در اخبار آمده که دندان کافر مثل احد دراز گردد
یا آنکه ازان لطیف تر گردد و چنانکه در صفت جنتیان وارد شده - و این بان مانند کودکی
همانست که جوان شده و سپریشته اگر چه اجزا هر بار در وقت مختلف گردد و جز او حساب و صراط
و میزان حق اند و در حق و بشت حق است و آن هر دو امر و زهم موجود هستند و نفسی به
تصویر مقام آنها وارد گشته پس هر دو انجام میدهند که او تعالی خواسته چه مخلوقات الهی و
عالمها و او را احاطه نکرده ایم - و مؤمن که صاحب کبیره باشد همه در آتش نخواهد ماند
و این همان است که خدا تعالی گفته ان تجتنبوا کبائرکم ما تنهون عنه یکفر عنکم سیئاتکم
(ترجمه) اگر کبائر از کبائر منہیات ناپوشانید و سازیم از شما صغائر شمارا - یعنی به سبب نماز
و کفارات - و کبائر اعفو کردن جایز است - مگر آن که افعال الهی در دنیا و آخرت بدو گونه
هستند یکی آنکه موافق سنت الهی است و دیگری آنکه بر سبیل خرق عادت است - و
اعفو از کبائر آنان را که بغیر توبه مرده اند جایز است از قبیل خرق عادت - و این طریق
تطبیق است در نصوص که وظاهر با هم متعارض گشته - و شفاعت حق است در حق
کسی که خدا تعالی بر اے اوذن داده و شفاعت کردن رسول صلی الله علیه و سلم
اهل کبائر از است خویش حق است و آنجا که نفی شفاعت وارد شده مراد از آن آنچنان
شفاعت است که بغیر اذن خدا تعالی و مرضی او باشد - و عذاب قبری فاسق را و در نعمت
بودن مومنان از حق است - و سوال منکر و نکیر حق است و بعثت رسل بسوئے خلق حق
است و تکلیف دادن خدا بن کار با و امر و نهی بر زبان انبیاء حق است - و انبیاء از

دیگران ممتاز هستند بچیزهاییکه در دیگران یکجا یافته نشود که دلالت کند بر نبوت شان
 از آنجمله خرق عادت است و سلامت فطرت ایشان و کمال و اخلاق ایشان و سوا
 آن و انبیا از کفر و بالا راده از ارتکاب کبائر و اصرار بر آن معصوم اند خدا ایشانرا نگاه
 می دارد از آن بسبب طور (۱) ایشانرا و خلقت سلامت فطرت بخشید و در اخلاق کمال عت
 و سپس ایشانرا به معاصی رغبت نه باشد بلکه پیوسته از آن متنفر باشند (۲) بر ایشان وحی
 فرستد که معاصی را جزا بد باشد و بر طاعات ثواب داده شود پس این امر باز دارند
 باشند از معاصی (۳) خدا در میان ایشان و معاصی عامل شود به تنبهاط لطیفه غیبیه
 چنانکه صورت یعقوب علیه السلام در قصه یوسف ظاهر آمد که انگشت بزدان می گزند
 و محمد صلی الله علیه و سلم خاتم انبیا است بعد از پیغمبر نبی نباشد - و دعوت آنحضرت عام است
 جمله انس و جن را - و آنجناب افضلترین انبیا است هم باین فضیلت خاصه و هم بخصای
 دیگر مثل آن - و کرامات اولیا و ایشان مومنان هستند که عارف ذات و صفات الهی
 هستند و ایمانها خود را نیک کرده اند حق است خدا با و اگر ارم کند هر که را که خواسته باشد
 و امتیاز بخشد بر حمت خویش هر که را که پسندد و شهادت میدهند بجهت و حق عشره بشیره و
 فاطمه زهرا و خدیجه و عائشه و حسن و حسین رضی الله تعالی عنهم اجمعین - و بایشان اقتدار
 و ارفع و می شناسیم عظمت درجه ایشان در اسلام و همچنان اهل بدر و اهل بیعت رضوان
 را - و ابوبکر صدیق امام برحق بعد از رسول صلی الله علیه و سلم پس عمر پس عثمان پس علی
 رضی الله تعالی عنهم پس خلافت تمام شد و بعد او با و شاهت جابرانه است - و ابوبکر

رضی اللہ تعالیٰ عنہ افضلترین مردمان است بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم پس عمر
رضی اللہ عنہ و فضیلت از هر وجه که نسب و شجاعت و قوت و علم و مانند آن همه را
شامل باشد مردان داریم بلکه این فضیلت از روی عظیم النفع بودن ایشان است
در اسلام پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمانرواست و ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہم
هر دو وزرای آنجناب اندازین رو که ایشان را در اشاعت حق جتھے بالغ بوده
زیر که نبی صلی اللہ علیہ وسلم را دو جهت است جتھے است که ازان مرضی خدا را اخذ
میکند و جتھے که آنرا به خلق عطا میکنند و ایشان را در عطا به خلق و تالیف مردم و
اجتماع آنها و تدبیر جنگ و بطولی است و ما زبانهاے خود را بند می داریم از ذکر صحابه
مگر به نیکی و ایشان در دین پیشوایان ما و مہمایان ما هستند و بد گفتن ایشان
را حرام است و تعظیم ایشان واجب و ما کسی را از اہل قبلہ کافر گوئیم مگر در آن کہ انکار از
قادری مختار باشد یا عبادت و دیگرے غیر از خدا یا انکار قیامت و انبیاء و تمام دیگر ضروریات
دین باشد و امر بالمعروف و نہی عن المنکر واجب است اما شرط آنست کہ به فتنہ نگشاید
و قبول او گمان غالب باشد پس این عقیدہ من است اعتقاد و ایمان خدای تعالی
با آنها و ظاهر و در باطن و ستایش مر خدا می را بہست و راول و آخر و ظاہر و باطن -

بالحین

